

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که از مجموعه روایاتی که به این عنوان آورده اند شاید خیلی با کم و زیادش قبول کنیم مثلاً اصحاب آن هم در شبهات موضوعیه حجت است به خاطر موجود این مثال ها و مواردی هست شاید این را بشود قبول کرد اجمالاً.

اما اینکه یک روایتی داشته باشیم در حجیت استصحاب مطلقاً که مطلوب ما نحن فیه است اینکه فعلاً از روایات در نیامد. این راجع به خلاصه روایات. عرض کردیم اصحاب ما بعد از ذکر روایات، متعرض مبانی خودشان و تفصیلاتی که و اقوالی که در مسئله وجود دارد. عرض شد که مرحوم خوبی بعضی از این تفصیلات را در ذیل صحیحیه اولای زاره آورده اند بعضی ها را هم بعد از روایات. مرحوم نائینی هم دو تفصیل را یکی در مقدمه پنجم آورده است یکی در مقدمه ششم. بقیه اش هم که خب بعد از روایت. حالا ما همه را جمع کردیم یک جا مقدمه و مؤخره را همه را جمع کردیم در یک جا.

ایشان می فرمایند که تفصیلات دیگر را متعرض نمی شویم چون خیلی مهم نیست عمده در اینجا این دو تفصیل را متعرض هستند بلکه سه تفصیل.

تفصیل اول شک در بین مقتضی یا شک در رافع باشد. بعد فرمودند چون شیخ کلمه مقتضی را به کار برده است ببینیم مراد شیخ از مقتضی چیست. عرض کردم این مسئله خب خیلی سابقه دارد در کتبی که در دنیای اسلام نوشته شده است فقها و اصولاً و همه فروع. که مراد این آقا از این عبارت چیست بقیه در فلان جا این طور گفت در فلان جا آن طور گفت ما هم عادتاً در این بحث ها وارد نمی شویم طبیعت کار ما ایشان مراد ایشان چیست چون ما بیشتر تصویر خود مطلب رات می کنیم و بعد ببینیم دلیلی برایش هست یا خیر حالا مراد ایشان باشد یا خیر چون یک بٹ طولانی است که به جایی هم نمی رسد و نتیجه ای هم ندارد. حاصلش آخرش بعد از چند روز معطلی که شیخ مرادش این است حالا می خواهد مراد ایشان باشد یا نباشد عمده باید ببینیم مطلب خودش را ما تصور کنیم ببینیم درست است یا خیر بعد دلیلش را اقامه کنیم بر صحت و سقمش.

ایشان فرمودند که مراد اول تعیین است مراد شیخ مقام دوم در صحت تفصیل مذکور آیا درست است یا خیر. خب طبیعتاً شما اگر ابداع احتمالات کردید دلیل هم طبق احتمالات باید بیاورید.

بعد ایشان در مراد مرحوم شیخ سه معنا احتمال داده اند مرحوم آقای خویی. دو تا از آنها در متن کلمات نائینی هم آمده است. می خواهیم این جاها را کمی فهرست وار بخوانیم. یکیش هم در خلال کلمات آقا ضیا یا حاشیه آقا شیخ کاظمی است. بهر حال آقای خویی هر سه احتمال را جمع کرده اند که مراد مرحوم شیخ از مقتضی چه باشد.

احتمال اول اینکه مراد ملاک باشد. مقتضی تکوینی به اصطلاح ایشان و مراد سبب باشد از مقتضی که اصطلاح ایشان نوشته اند علت تامه مرکب از سبب و شرط و مانع و یک توضیحی داده اند که مراد از مقتضی ملاک باشد یعنی ایشان که ملاک نگرفته اند مقتضی تکوینی گرفته اند لکن اصطلاحاً مقتضی تکوینی را ما در اصول از آن تعبیر به ملاک می کنیم حالا نمی دانم چرا آقای خویی تعبیر به ملاک فرمودند. بعد ایشان می فرماید و هذا المعنا ليس مراد الشيخ قطعا لانه قائل بجريان الاستصحاب في الادبيات و العدم لا مقتضى له. حالا چه عرض کنم. و ايضا هو قائل به في الاحكام الشرعيه و لا يكون لها مقتضى تكويني. نه ظاهرا ایشان قائل به ملاکات است.

فان الاحكام عبارة ان اعتبارات وضعها و رفعها بيد الشارع. اعتبار صرفی که دارای ملاک نباشد نیست. بهر حال اینکه مراد شیخ ملاکات نیست چون در خطابات شرعی احراز ملاکات مشکل است که اصلا ما بدانیم اینجا شک در مقتضی است یا در مانع. معنای دوم اینکه مراد شیخ موضوع باشد. سابقا عرض کردیم مرحوم نائینی قدس الله نفسه مرادش از موضوع چون اصطلاحی است دیگر آن چیزی است که فوق دایره طلب است نه تحت دایره طلب. مثلا اگر گفت اکرم العالم یک هیئت داریم که این مفاد هیئت حکم است که مثلا در اینجا وجوب است یا استحباب. یک متعلق داریم که حکم باشد. این حکم به اکرام خورده است گاهی هم به این موضوع می گویند به خود اکرام. لکن مرحوم نائینی اسمش را متعلق الحکم گذاشته است این تحت دایره طلب است. یعنی اکرام را مطلوب است. به قول آقایان مطلوب الحدوث است مطلوب الوجود است. طلب به این خورده است به اکرام خورده است. که شما اکرام را ایجاد کنید. العالم را هم ایشان موضوع می گویند. اکرم العالم این تحت دایره طلب نیست یعنی ایجاد عالم تحت دایره طلب نیست. این خودش هر وقت محقق شد. عالمی بود شما اکرام کنید. معنای اکرم العالم این نیست که ایجاد عالم هم تحت دایره طلب باشد. اصطلاحاً این را میگویند ایشان موضوع. عرض کردم چون اصطلاح است گاهی هم می گویند متعلق المتعلق.

پس در اکرم العالم یک حکم داریم که مفاد هیئت است یک متعلق داریم که هیئت به آن تعلق گرفته است مثل اکرام در ما نحن فيه. یک متعلق المتعلق داریم یا موضوع. غالبا مرحوم نائینی موضوع را به این می گوید. مثل اقم الصلاة لدلوک الشمس. دلوک شمس موضوع است. موضوع در اصطلاح ایشان اموری هستند که غیر مطلوب هستند بلکه مفروض الحدوث است مفروض الوجود. یکی مطلوب

الوجود است یکی مفروض الوجود. اکرام که متعلق باشد مطلوب الوجود است. عالم که متعلق المتعلق است یا موضوع این مفروض الوجود است. یعنی عالمی باید باشد تا اکرام شود.

بگویم مراد شیخ از مقتضی ثبت اصطلاح من الفقها و این را در تکلیف موضوع می گویند و سبب در باب وضع می گویند. کل قید عدم فی الموضوع بالمانع. خب دیگر ایشان بعد توضیح داده اند عبارت را چون مطلب خاصی ندارد و مراد شیخ هم نیست بحث های وهمی است بیشتر فایده ندارد.

و بالجمله و لا یمکن ان یکون هذا المعنا ایضا مراد الشیخ. لانه و ان کان صحیحاً فی نفسه لانه لا بد فی جریان الاستصحاب من احراز الموضوع. چون در باب استصحاب احراز موضوع شرط است. اگر گفت اکرم العالم شما این عالمی بود خب می خواهید اکرامش کنید بعد فهمیدید که بعد از دو روز دیگر آرایمر گرفته است حواسش پرت است از حد علم و اینها خارج است. آیا می شود استصحاب کرد؟ خب می گویند نمی شود چون احراز موضوع شرط است. این ربطی به شک در مقتضی ندارد.

ثالث، حالا تعجب است ایشان این سومی را در مقابل اولی گرفته اند. ان یکون مراده من المقتضی ملاکات الاحکام. تعجب است ایشان که مقتضی تکوینی را با ملاک فرق گذاشته است. بله باید در ملاکات احکام احراز شود اگر نشد استصحاب جاری نمی شود. بله بعد ایشان می فرماید و لا یکون هذا المعنا ایضا مراد الشیخ لانه قائل بالاستصحاب فی الموضوعات خارجیة با اینکه در موضوعات خارجی این معنا ندارد.

بعد یک بحثی که همان بحث هایی که اشاره کردیم در یک موردی مرحوم شیخ گفته است استصحاب جاری می شود سید طباطبایی گفته است که این از قبیل شک در مقتضی است به خلاف مبنای ایشان. آقای خوبی هم سعی کرده اند جواب دهند. بعد از این که عرض کردم اصولاً در این بحث ها من وارد نمی شوم.

ایشان بعد از این دو سه صفحه ای که می گویند لیس مراده لیس مراده، آخرش می گویند و الظاهر ان مراد الشیخ لیس المقتضی للمتیقن. بل مراده من المقتضی، البته ایشان یک عبارتی آورده اند اولش ابهام دارد. عبارت خود مرحوم خوبی. بعدش یک کمی خب توضیح داده اند. مراده من المقتضی هو المقتضی للجری العملی علی طبق المتیقن. به نظرم مغلف تر از عبارت شک در مقتضی است. فالمراد من المقتضی نفس المتیقن الذی یقتضی الجری العملی علی طبقه. به این معنا. آن مقتضی ای که جری عملی. لذا ایشان می فرمایند که فحق التعبير ان یقال الشک من جهت المقتضی. خیل خب بسیار خب.

بعد ایشان یک توضیحی می دهند با توضیح ایشان کمی مطلب روشن تر می شود. این عبارت که شاید خودش بدتر از عبارت شیخ باشد.

أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَارَةً تَكُونُ لَهَا قَابِلِيَّةُ الْبَقَاءِ فِي عُمُودِ الزَّمَانِ إِلَى الْأَبَدِ لَوْ لَمْ يَطْرَأْ رَافِعٌ لَهَا كَالْمَلَكِيَّةِ وَالزَّوْجِيَّةِ الدَّائِمَةِ وَالطَّهَارَةِ وَالنَّجَاسَةِ، فَانَّهَا بَاقِيَةٌ بَقَاءَ الدَّهْرِ مَا لَمْ يَطْرَأْ رَافِعٌ لَهَا

فلو كان المتيقن، ایشان می گوید مراد از مقتضی این است.

من هذا القبيل، فهو مقتضى للجري العملي على طبقه ما لم يطرأ طارئ، فاذا شك في بقاء هذا المتيقن، فلا محالة يكون الشك مستنداً إلى احتمال وجود الرافع له، وإلا كان باقياً دائماً فهذا من موارد الشك في الرافع، فيكون الاستصحاب فيه حجة.

و اخرى لا تكون لها قابلية البقاء بنفسها

می گویم عبارتش را عوض کرده اند. قابلیت جری عملی مقتضی جری عملی.

كالزوجة المنقطعة مثلاً، فانها منقضية بنفسها بلا استناد إلى الرافع

مثلا اگر زوجیت موقتی یک ماهه بود سر یک ماه تمام می شود احتیاج به رافع ندارد

فلو كان المتيقن من هذا القبيل و شك في بقاءه

حالا فرضش این است مخصوصاً اگر قصه به دادگاه هم کشیده شود و زن یک چیز بگوید زن یک چیز بگوید که مجبور شود حاکم استصحاب کند. بینید مسلم قبل از یک ماه عقد زوجیه بین این زن و مرد اجرا شده است. مسلم زوجیت پیدا شده است. الآن دو ماه از آن تاریخ گذشته است حالا یک ماه گذشته است زن می گوید این عقد ده روزه بوده است تمام شده است. مرد می گوید این عقد دائمی بود. پس این شک در مقتضی است که خود آن عقد اصلاده روزه بود یا دائمی. خود عقدش محل اشکال است. در اینجا اگر بعد از یک ماه خواستیم استصحاب زوجیت کنیم بگوئیم قبل از یک ماه که مسلم است زوجیت پیدا شد، نمی دانیم تا ده روز تمام شد زوجیت یا عقد دائم بوده است هنوز هست. استصحاب بقاء زوجیت کنیم. این شک در مقتضی است به تعبیر خوبی. روشن شد مثال؟ آن وقت مشکلمش کجا است اگر دادگاه رفتند؟ زن به حاکم می گوید این ده روزه بود تمام شد مرد می گوید این دائمی بود هنوز هم هست تمام نشده است. یا دائمی بود دو ماهه یا دائمی یا دو ماهه. هنوز هست. آن وقت ایا حاکم می توان استصحاب زوجیت کند؟ قاضی. استصحاب بقاء

زوجیت بکند و چون قول مرد مطابق با استصحاب است بگوید حق با مرد است زن باید بیته بیاورد. یا اینجا اثبات استصحاب نمی شود کرد چون هیچ کدام نیست باب تحالف و تداعی می شود. هر دو کل واحد مدعی و منکر می شوند. آیا از باب مدعی و منکر است یا از باب تداعی است؟ دقت می کنید چه شد؟

فیکون الشک فی أنّ هذا المتیقن هل له استعداد البقاء

اگر از اول همین کلمه استعداد را به کار می بردند به نظر من خیلی بهتر بود. مراد از شک در مقتضی جاهایی است که در خود استعدادش شک است. می گویند یک صفحه مقتضی للجری العملی علی طبقه. پس اگر شک در استعدادش است، قابلیتش است این می شود شک در مقتضی. اگر شک در وجود رافع آن است آمده است آن را برداشته است می شود شک در رافع. فرقی این است. مثلاً می داند که زوجیتی پیدا شده است زن مثلاً می گوید من را طلاق داده است مرد می گوید هنوز طلاق نداده ام. این شک در رافع است. چون اگر زوجیت پیدا شد مادام این دو تا هستند همین طور ادامه دارد زوجیت ادامه دارد مشکل ندارد. تا طلاق بیاید. این را می گویند شک در رافع. اما اگر اتفاق بر عقد و زوجیت دارند. زن می گویند موقت بوده است به ده روز مرد می گوید دائمی بوده ست. حالا بعد از یک ماه استصحاب جاری می شود یا خیر؟ می شود استصحاب بقاء زوجیت کنیم؟ کسانی که می گویند شک در مقتضی هم استصحاب جاری می شود می گویند جاری می شود اشکال ندارد استصحاب بقاء زوجیت کنیم.

پس مراد شیخ، می گویم اول نائینی یک جور دیگر فرمودند، مقتضی للجری العملی علی طبقه. تعبیر را آورده اند این تعبیر اینجا درست است. نمی دانم حالا مقرر جابه جا کرده است که انشاء الله مقرر جابه جا کرده است.

فیکون الشک فی أنّ هذا المتیقن هل له استعداد البقاء بحیث یقتضی الجری العملی علی طبقه أم لا؟ فهذا من موارد الشک فی المقتضی فلا یكون الاستصحاب حجةً فیهِ. و هذا المعنی هو مراد الشیخ (قدس سره) من الشک فی المقتضی و الشک فی الرافع

این مراد شیخ در شک در رافع و شک در مقتضی از این قبیل است

و لذا جعل الشک فی بقاء الملكية بعد رجوع أحد المتبايعین فی المعاطاة من قبیل الشک فی الرافع

چون نمی دانیم معاطاه اگر عقدی واقع شود و با صیغه و با تعبیر نباشد یعنی تعبیر لفظی نباشد چون تعبیر لفظی کاملاً صریح و واضح است به خلاف غیر لفظی مثل فعل. طبیعت فعل اجمال دارد. عقدی واقع شد یا اجاره یا بیع و در آن لفظ نبود. بعد در آن شک شد که آیا

این عقد کارش فقط اباحه است یا نقل ملکیت هم هست کار بیع می کند. بعد از اینکه احد المتباینین مراجعه کرد آیا می شود رجوع کنیم به مسئله استصحاب؟ ایشان جعله من قبیل الشک الرابع فتمسک بالاستصحاب ببخشید مقتضی

س: شک در وجود عدم نیست

ج: نه

و لذا جعل الشک في بقاء الملكية بعد رجوع أحد المتباینین في المعاطاة من قبیل الشک في الرفع، فتمسک بالاستصحاب

چون در استصحاب در شبهات حکمیه هم جاری می دانستند

و جعل الشک في بقاء الخيار في الآن الثاني من ظهور الغبن من قبیل الشک في المقتضي

بحث معروفی است که آیا خيار غبن استمرار است مستمر است یا به آن اول است زمان اول است بعد دیگر آن ثانی و ثالث ندارد.

لاحتمال كون الخيار مجعولا في الآن الأول فقط

پس در اینجا شک در مانع است. بعد ایشان متعرض اشکال مرحوم سید طباطبایی بعد هم یک توضیحی خود مرحوم خویی می فرمایند

که مراجعه کنید نکته ای ندارد. عرض کردیم مراد آقا در کل اصول سنی ها هم زیاد دارند شیعه دارند یکی از مباحثی که در کتب تاریخ ما

زیاد است چه سنی چه شیعه همین فهم مراد ایشان است. مثلا مراد علامه این است. این با آن کلامش در آنجا تحافظ دارد. ما خیلی به

این مباحث اعتقاد نداریم که اینها به جایی برگردد. بعد الکلام فی المقام الثانی که آقایان مراجعه کنند آنها را نمی خوانیم

و هو ذکر الدلیل للتفصیل بین الشک في المقتضي و الشک في الرفع في حجة الاستصحاب، فنقول: الوجه في هذا التفصیل

البتة ایشان ارجاع هم داده است به فهم صاحب کفایه

أنَّ المراد من اليقين في قوله (عليه السلام): «لا تنقض اليقين بالشك» هو المتيقن، ففي مورد يكون المتيقن مما له دوام في نفسه

يكون أمراً مبرماً مستحکماً و يصح إسناد النقص إليه، و في مورد لا يكون المتيقن كذلك لا يصح إسناد النقص إليه

یک مطلبی است حالا دیگر بقیه اش هم باز نصف دیگرش را خودتان نگاه کنید. یک مطلبی را آقایان متأخر ما مخصوصاً بعد از شیخ

اینگونه قرار داده اند که این لا تنقض اليقين بالشک در صحیحیه اولای زراره این آیا مراد از یقین یقین است؟ آن صفت نفسانی است یا مراد

از یقین متیقن است؟ این یک نکته. یک نکته دیگر هم کلمه نقض به معنای سست کردن است نه به معنای ازاله. کالتی نقضت غزلها. مثلاً

طناب را می گوید نقضت الحبل طناب را شل کند نخ نخ کند که راحت کنده شود. پاره شود. ایشان مرحوم شیخ نقض را به این معنا عرض کردم روایاتی که ما داریم فراوان است نسبتا که نقض به معنای ازاله است نه شل کردن. این بحث گذشت خیلی تکرار نمی کنیم.

مرحوم شیخ از کلمه نقض این مطلب هم از مرحوم خوانساری گرفته است محقق خوانساری پس نسبت داده شده است به شیخ خلاصه اش کنیم بحث های طولانی ایشان را نگوئیم که شیخ یقین را به معنای متیقن گرفته است و نقض را هم به معنای شل کردن گرفته است. موهوم ساختن. وهم. آن وقت این به این معنا گرفته است که متیقن باید فی نفسه باید حالت ابرام داشته باشد استحکام داشته باشد شما این حالت را سست نکنید. اما اگر شک در مقتضی باشد خودش فی نفسه شل است. نمی خواهد که شما شلش کنید. احتیاج به نقض ندارد. اگر شما می دانید که در یک ماه قبل عقد زوجیت واقع شد زن می گوید برای یک زوجیت موقت ده روزه شوهر می گوید یک ماهه یا دو ماهه یا دائم الآن بعد از یک ماه شما بخواهید استصحاب کنید چه را استصحاب می کنید؟ چون خود عقد مشکوک است فی نفسه. نمی خواهید شما سست کنید زوجیت را. خود زوجیت اصلش مشکوک است روشن نیست که ده روزه بوده است یا دائمی. این را شما سست نکردید. بله اگر زوجیت دائمی بود شک در طلاق شد این را شما سست کرده اید اما اگر در خود استعدادش بود دیگر شما اینجا سست نکردید خود متیقن بنفسه منقوض و موهون و ضعیف است.

لأنَّ النِّقْضَ حَلٌّ شَيْءٍ مَبْرَمٍ مُسْتَحْكَمٍ،

اینها را دیگر چون توضیح دادیم راجع به حدیث لا تنقض الیقین بالشک دیگر تکرار نمی کنیم عرض کردم یکی از ادله مهمشان آن لا تنقض الیقین صحیحیه اولای زراره است. من این نکته را چند بار عرض کردم به خاطر اهمیتش این سه صحیح زراره که در آن لا تنقض دارد که ما کلمه نقض هم در بقیه روایات نداریم جز روایت خصال علی نسخه. در سه صحیح زراره که کلمه نقض آمده است که جای دیگر هم نیامده است این سه صحیح را شیخ صدوق هیچ کدامش را نیاورده است که ظاهرا مرحوم ابن الولید هم همین کار را کرده است. الا یکیش را که لم ذلک لانک کنت آن روایت که مال صور شک در نماز است در نجاست، آن هم در علل الشرایع آورده است نه در صدوق. و از این سه تا سومی اش را که در باب شک در رکعات است کلینی آورده است. آن دو تا را کلینی هم نیاورده است. این روایت اول که ایشان خیلی رویش اعتماد دارند اصلا نه کلینی آورده است نه صدوق و شیخ طوسی هم مجبور شده است از کتاب حسین بن سعید بیاورد با اینکه نسخه ای که در اختیار قمی ها بود نسخه ابراهیم بن هاشم است. ایشان از نسخه ابراهیم بن هاشم هم نقل نکرده است. بله حدیث شک در رکعات را کلینی آورده است که شاعبه ثقیه هم در آن هست که خیلی واضح است شاعبه ثقیه. این یکی را آورده است.

من احتمال می دهم ابن ولید نظرش این بوده است که این روایات شاید مشعر به استصحاب باشد و استصحاب را به هیچ وجه حجت نمی دانسته است. از این وجه ابن ولید کلاً این روایت را طرح کرده است هر سه روایت را طرح کرده است. صحیحه اولاً و ثانیه و ثالثه زراره. مهمش صحیحه اولاً است. لانک کنت علی یقین من وضوئک و لا ینبقی یا لیس لک ان تنقض الیقین. و آنجا عرض کردیم در فروع آن مسئله چون این مسئله عرض میکنم روشن نیست الآن مشکل کار ما روشن نیست که آیا امام بیان حکم واقعی فرموده اند یا ما یسمی بالتقیه. در آن مسئله هست این بحث خوب دقت کنید که اگر انسان شک کرد خوابیده است یا خیر حدثی صادر شده است یا خیر استصحاب کند یا خیر. عرض کردیم این اصلش هم از پیغمبر نقل شده است لکن آن که از پیغمبر است در اثنای نماز است که اگر در اثنای نماز شک کرد فلا ینصرف حتی یسمع صوتاً أو یجد ریحا. تعبیر این است. لذا عرض کردیم مثل مالک که فقیه معروف مدینه است در زمان خودش، می گوید اگر شک در طهارت کرد ولو سابقاً طهارت داشت اگر خارج نماز باشد وضو بگیرد. یعنی آن استصحاب همان مقدار استصحاب متفق علیه است. آن حتی یسمع صوتاً > یجد ریحا را که علمای اهل سنت حمل بر استصحاب کرده اند آن را هم باز ایشان ت عبداً به داخل نماز قبول کرده است. اما خارج نماز را گفته است باید دو مرتبه وضو بگیرد. پس ببینید این متأسفانه در ت اریخ قصه دو تا فروع گاهی بد جور نقل شده است. یکی شک در طهارت است که مثلاً حدثی ریحی حتی یسمع صوتاً أو یجد ریحا این باید باشد یکی در خصوص نوم است. این که اشتباه اصحاب ما شده است این است. در خصوص نوم چون یک مشکل دیگری بوده است متأسفانه اصحاب ما توجه نکرده اند فتوایش را از کتاب ابن رشد خواندیم در بدایه عین فتوایش را خواندیم آن بحثی که در خصوص نوم است این است که عده ای از اهل سنت معتقد بودند که انسان اگر خوابش گرفت چرت زد، همین چیز دیگر خفقه و خفقتان. چرتش زد، اگر یقین پیدا کرد که حدث دیگری صادر شده است نه نوم، اگر یقین پیدا کرد آن وقت وضویش باطل است. یعنی یقین پیدا کرد که ریحی از او صادر شده است. این را اصحاب ما توجه نکرده اند که این روایت زراره که در خصوص خفقه و خفقتین است، اصحاب ما گرفته اند حتی یستیقن انه نام. یعنی به معنای نامه گرفته اند. این فرع بعینه مطرح است در میان کتب اهل سنت. عرض کنم در بدایه الرشد اهل سنت هم هست. لذا تعبیر کرده است اصحاب الیقین. مرادش از اصحاب یقین یعنی اگر خفقه و خفقتان آمد یقین پیدا کرد که ریحی از او صادر شده است اینجا وضویش باطل است در غیر این صورت وضویش درست است. در مقابل اصحاب شک گفته اند نمی خواهد یقین به ریح، اگر چرت زد احتمال داد حدث از او صادر شده است وضویش باطل است باید وضو بگیرد. ما ها علمای ما این یستیقن را یعنی یستیقن انه نام گرفته اند. آن یستیقن که اینجا هست حتی یستیقن انه کان علی یقین من وضوئه این را توضیحاتش را دادیم خیلی معروف نیست مضافاً به اینکه کلینی و صدوق این را نیاورده اند. با اینکه این کتاب قطعاً در قم بوده است هیچ جای شبهه اش نیست. کتاب حریر

قطعا در قم بوده است. شیخ هم مستند از کتاب حسین بن سعید آورده است. خیلی عجیب است. معلوم می شود در نسخه ابراهیم بن هاشم قمی ها نقل نکرده اند. لکن چون آقای خویی این را آورده اند و مرحوم شیخ می خواهم این نکته را عرض کنم که اینها از راه کلمه لا تنقض الیقین، پس یک، نقض را به معنای سست کردن گرفته اند که من عرض کردم نقض به معنای زوال است دو، یقین را به معنای متیقن گرفته اند که وضو باشد. لانه کنت علی یقین من وضوئک. صاحب کفایه که بعد از شیخ است می گوید یقین به معنای یقین و نقض هم به معنای خودش. یعنی شما یقینتان را نقض نکنید نه متیقن. ما در اول بحث استصحاب که شروع کردیم عبارت مرحوم نائینی را هم خواندیم ایشان نوشته است بقاء المتیقن. آقای خویی نوشته اند بقاء ایقین. عرض کردم ظاهرا آقای خویی از اول تا آخر مباحثشان روی این کلمه بقاء متیقن و بقاء یقین مانور نداده اند و این مطلب درست هم هست و لذا ما در ماهیت استصحاب توضیح مفصل دادیم احت مالا هفده هجده احتمال در حقیقت استصحاب عرض کردیم صوری که آنجا دارد آن که به متیقن بر می گردد مبانی اش فرق می کند با آن که به یقین بر می گردد.

آن که به متیقن بر می گردد در بعضی از احتمالات جزء امارات حساب می شود به خلاف آن که به یقین بر می گردد قطعا جزء وصول می شود. و توضیحا هم کرارا عرض کردیم به نظر ما هم آنچه که در بین عقلا وجود دارد مسئله یقین است نه متیقن. و لذا حقیقت استصحاب پیش ما یک نوع توسعه یقین بقاء بود. یعنی یقین به حدوث را تنزیلا و اعتبارا بقاء اعتبارش کردیم. اعتبار به آن خورد. مثل اعتبارات ادبی را تصور کنید زید اسد. این اعتبار قانونی است فرقی این است. و لذا حقیقت استصحاب توسعه یقین بالحدوث بقاء. صاحب کفایه و طبعاً آقای خویی هم وقف ایشان گفته اند که ما کار به متیقن نداریم ما آن صفت یقین را نگاه می کنیم. لکن نه صفت یقین بما هو یقین. بما هو مرآه للمتیقن. ما این صفت یقین را توسعه می دهیم لا تنقض البته توسعه را من عرض می کنم. توسعه ننوشتیم آقای خویی که بقاء نوشته است این توسعه تعبیر من است. لا تنقض معنایش این است که آن یقین نقض و شکسته نشود. سست نشود. کار ندارد که متیقن خودش فی نفسه سست است یا نیست. کار به این جهت ندارد.

بعد این خلاصه اختلاف پس اختلاف در این مسئله در شک در مقتضی و در شک در رافع در این دانستند که مراد از لا تنقض الیقین متیقن است یا یقین است؟ اگر یقین شد در یقین فرق نمی کند می خواهد متیقن سست باشد من یقین داشتم حک از اولم اه زوجیت هست الآن هم استصحاب میکنم. یعنی صاحب کفایه حرفش این است این یقین را نشکن. این یقینی که الآن داری در مرحله بقاء. کار به متیقن ندارد که اصلش چه بوده است حالا مثل زوجیت باشد و شک در طلاق باشد زوجیت باشد و شک در اینکه منقطع بوده است یا دائمی بوده

است بعد خوئی یک توضیحاتی داده اند بعد هم اشکال کرده اند لا نه لا وجه لا رتکاب مجاز باراده المتیقن من لفظ یقین مع صحه اراده نفس یقین.

بعد آقای خوئی یک توضیحی برای کلمات مرحوم شیخ داده اند و جواب هم داده اند از آن توضیحات خودشان فرموده اند لکن مبنای شیخ درست نیست. نقضا و حلا. یکی اشکال نقضی کرده اند یکی هم اشکال حلی. اما اشکال نقضی اولاً به استصحاب عدم نسخ استصحاب عدم النسخ فی الحکم الشرعی، فانّ الشیخ قائل به، بل ادّعی علیه الإجماع حتّی من المنکرین لحجّیة الاستصحاب، بل ذکر المحدث الأسترآبادی

در فوائد مدنیّه. راست است مرحوم اسطرآبادی نوشته است که این استصحاب خارج است. استصحاب عدم نسخ که شریعت نسخ نمی کند. و ایشان هم اشکال می کنند که یسّخ هم قائل است و لکن بنده نفهمیدم که این استصحاب هست یاخیر. این سیره عقلا است تمام قوانین اختصاص به شریعت ندارد مثلاً قانونی که می آید نسخش احتیاج دارد این استصحاب نیست سیره عملی است تنزیل در آن ندارد. عرض کردم یک مشکلی که ما داریم گاهی اوقات یک مطلب نتیجه اش با استصحاب یکی است اینها اشتباه می شود اشتباهش مال این است. این عدم نسخ اختصاص به شریعت ما ندارد احتیاج به ضرورت دین ندارد تمام قوانین بشری همین طور است. تمام شرایع الهی همین طور است. هر قانونی که جعل شود هست تا وقتی که نسخش بیاید. این سیره است این اصلاً تنزیل در آن نیست. استصحاب الآن توضیح دادیم حقیقتش تنزیل است. در این چه تنزیلی دارد؟ یک بنای عقلایی قطعی است برای اینکه احکام باقی هستند. این نقض اول ایشان دیگر ما تند تند رد می شویم آقایان نگاه کنند.

الاستصحاب فی الموضوعات، فأنّه قائل به

خب راست است استصحاب در موضوعات ایشان تفصیل قائل است ایشان می گوید که این طور نیست چون در همه موجودات ما فرق می گذاریم بعد ایشان می گوید

کیف یمکن احراز مقدار استعداد الانسان من استعداد الجسم المطلق أو الحيوان مثلاً

خب کسی که استعداد من تعجب می کنم از ایشان کسی استعداد بقاء انسان را به استعداد بقاء سنگ که حساب نکرده است. خب فکر نمیکنم کسی بخواهد استصحاب بقاء عمر کسی کند با استصحاب سنگ. مثلاً به حساب فیل مثلاً. حیوان مثلاً. یا گرگ مثلاً. چند سالش است استصحاب کند.

.....

علی ای حال اشکال دوم ایشان چون واضح نیست خیلی نمی خوانیم

س: سیره عقلا هست حکم ولی شارع ...

ج: حالا دلیل آمد حلال الی يوم القيامة این ربطی به استصحاب ندارد.

سوم استصحاب عدم الغایه ولو من جهة الشبهة الموضوعیه. ایشان می فرماید که نقض سوم اگر بگوییم شک در مقتضی مثلا در مثل هلال در مثل ماه رمضان و شوال باید بگوییم استصحابا جاری نیست چون ممکن است ماه بیست و نه روزه باشد. ما ماه را ندیدیم استصحاب می کنیم بقاء ماه را. با اینکه ممکن است این واقعا بیست و نه روزه باشد. این از قبیل شک در مقتضی است. لان الشک فی ظهور زوال الشوال فی الحقیقه شک فی ان الشهر رمضان کان تسعه و عشرين یوماً أو لا. می گویند ام لا. فلم یحرز المقتضی، راست است درست است. لکن خواهد آمد خود استصحاب زمان محل اشکال است بر می گردد به اشکال استصحاب زمان همین است اصلاً. بلکه اشکالش سر این است که بقاء موضوعش احراز نمی شود. بحث این نیست که بحث مقتضی باشد چون اگر ماه بیست و نه روز باشد این روز اصلاً از ماه دیگری است. این استصحابش در حقیقت اشکال شک در مقتضی نیست. بعد ایشان می فرماید بل الاستصحاب مع الشک فی هلال الشوال منصوص. روایت داریم بناء علی دلالت قوله صم للرؤیه و افطر للرؤیه. علی الاستصحاب. این مطلبی بود که ایشان.

این هم اشکال دوم آقای خویی که یعنی اشکال نقضی سوم ایشان که منصوص. ما در محل خودش عرض کردیم روایتی هست یقین مکاتبه قاسانی یقین لا یدخله الشک صم للرؤیه و افطر للرؤیه. عرض کردیم مثل خویی اصرار دارند که حدیث ناظر است به استصحاب و این صم للرؤیه هم اشاره به همان است. یعنی شما یوم الشک استصحاب بقاء ماه قبلی کنید یا شعبان یا خود ماه رمضان و در مقابل مثل مرحوم آقا ضیاء و از کفایه گرفته اند. می گویند این ناظر است به قاعده یقین در باب ماه رمضان که در ماه رمضان باید یقیناً روزه بگیرد. ان شهر رمضان فريضه من فرائض الله فلا تعدی بالتظنی. این هم رأی دوم.

لذا در کتب اصول ما این حدیث مبارک مابین این دو احتمال است. آیا مراد یقین ماه رمضان است یا مراد استصحاب است؟ و ما توضیح دادیم به ذهن ما می آید هیچ کدامش نیست نه این است نه آن است. مراد از حدیث چیز دیگری است این نیست استصحاب هم نیست که اینها فرمودند قاعده یقین هم نیست مراد از حدیث اولاً یک صغری و کبری است به اصطلاح ما. یک، یک قاعده عقلایی است یقین لا یدخله الشک. لذا عرض کردم در بعضی منطق های جدیدی که آمده است مثل منطق پوزیتویسم تعبیر می کنند به قضایای

تکراری. قضایای تکراری به اصطلاح اینها قضایایی است که محمول عین موضوع است. اصلاً یقین یعنی آ «چیزی که در آن شک نباشد. تفسیر یقین است. الیقین لا یدخله الشک. یقین چیزی که در آن شک نباشد. اگر این شد، پیغمبر هم فرمود صم للرؤیه. رؤیه اظهر مصادق یقین است. مراد حدیث این است یک قاعده کبروی فرمودند الیقین لا یدخله الشک یک تطبیق هم از حدیث پیغمبر صم للرؤیه پس بنابراین اگر یک روزی شک شد که از ماه رمضان است آقای خویی می گوید استصحاب بقاء شعبان. نه این مراد این نیست.

مراد امام این است که وقتی گفت للرؤیه آن وقتی که یقین به ماه رمضان داری بگیر. استصحاب بقاء شعبان نکرده است. سؤال این است ان الیوم الذی یشک فیه. کتبت الیه و أنا بالمدينة ان الیوم الذی یشک فیه. امام می فرماید تو شک داری پس نمی شود یقین دیگر. الیقین لا یدخله الشک. پیغمبر هم رؤیت گرفته اند رؤیت هم از مصادیق یقین است. پس چطور تو می خواهی روز شک را به عنوان ماه رمضان روزه بگیری یا روز شک را به عنوان عید بگیری؟ افطارت هم و لذا هم هر دو را امام ذکر فرمود. هم صوم تو للرؤیه باشد یقین هم افطارت تو للرؤیه باشد پس ان الیوم الذی یشک فیه دیگر معنا ندارد. معنا ندارد یوم الذی یشک فیه را به عنوان ماه رمضان روزه بگیری یا به عنوان شوال عید بگیری. افطارت هم درست نیست روزه ات هم درست نیست. پس مراد از یقین این است. نه شه رمضان فریضه من فرائض الله که هیچ. حتی فطرش هم همین طور است. این در هر دو طرف هست نه در روزه ماه رمضان. فطر هم باید با یقین باشد صوم هم با یقین باشد. یقین هم لا یدخله الشک. یقین چیزی که شک نیست این خب خیلی واضح است به نظر من. نه ربطی به قاعده یقین در باب روزه دارد نه ربطی به قاعده استصحاب دارد. امام سلام الله علیه جواب آن را به نحوی می دهند که حتی اگر نامه به دست اهل سنت هم بیفتد کاملاً واضح باشد. دست هر کسی بیفتد واضح باشد هر فقیهی بیفتد سنی و شیعه صم للرؤیه و افطر للرؤیه معنایش این است. این که ایشان فرموده اند این روایت منصوص است و دال است بر استصحاب مبنای خود ایشان است که عرض کردیم قبول نداریم. بعد فرمودند

و اما الحل فنقول: ان لوحظ متعلق الیقین و الشک

خلاصه خلاصه صحبتشان این است که ما در باب استصحاب نظر دقیق را حساب کنیم همه شک در مقتضی است. نظر دقیق و فلسفی. مخصوصاً اگر زمان جزء مقوماتش است.

فلا یصدق نقض الیقین بالشک

حتی در موارد شک در رافع و اگر

و ان لوحظ متعلقهما بالنظر المسامحی العرفی و الغاء خصوصية الزمان بالتعبد الشرعی علی ما عشنا اليه سابقا من ان ال تطبيق النقض اليقين لاشک علی مورد التصحاب علی مورد بالتعبد الشرعی. و ان كان اصل القاعداته من ارتكازات العقلا.

این سابقا هم من خواندم اگر یاد آقایان باشد می ترسم حافظه تان مساعده نکند سابقا این عبارت از آقای خویی خواندیم که عدم نقض یقین به شک از ارتکازات عقلا است شارع تعبدا تطبیقش فرموده اند بر استصحاب. اصلا مراد ایشان را ما نفهمیدیم حالا نمی خواهیم مناقشه کنیم. قاعده نقض یقین به شک چه قاعده ای است من نمی فهمم. آقایان در کتب اهل سنت این تعبیر را ندارند اما بعدها این تعبیر بینشان رایج شد یقین لا یزول بالشک و توضیحش را چون خیلی مفصل د ادیم دیگر تکرار نمی کنیم عرض کردیم خیلی شاید قدیمی نباشد از قرن چهارم است ظاهرا اصطلاح از آن زمان آمده است. در متون ما از امیر المؤمنین نقل شده است فان یقین لا ینقض بالشک. یقین لا یزول بالشک نداریم. یقین لا یدفع بالشک به این نسخه داریم. یقین لا ینقض بالشک داریم. لا تنقض یقین بالشک داریم. یقین لا یدخله الشک هم داریم. این مجموعه متونی بود که پیش ما بود. پیش اهل سنت هم ندارند. در آن روایت شک در رکعات فقط دارند و الیبنی علی ما استیقن. این را دارند در روایاتشان. اما بحث استصحاب را دارند مثل شافعی استصحاب را حجت می داند احکام مثل ابو حنیفه نمی داند و الی آخر. اینقدر هم تفصیلی که هست. اما یقین لا یزول بالشک ظاهرا از قرن چهارم آمده است. حالا نوشته اند نمی دانم که از کجا گرفته اند. لکن تدریجا این رویش زیاد بحث کرده اند. در کتاب الاشباه و النظائر سیوطی خواندیم حدود هشت قاعده از آن در آورده است. کتاب دیگری هم هست خواندیم مال بعضی از معاصرین در قواعد فقهیه آن هم حدود هفت تا هشت تا در آورده است.

و عرض کردیم که در مجله یعنی روزنامه قانونی رسمی در ترکیه بود زمان عثمانی ها جزء مقدمات بحث مکاسب چون این در قوانین مدنی است، در آنجا یقین لا یزول بالشک را ماده قرار داده است. نمی دانم ماده چهارم یا ششم است یقین لا یزول بالشک. اصلا این را ماده قرار داده است. بعد ماده بعدی اش الاصل بقاء المتیقن استصحاب را جدا آورده است. استصحاب را سه چهار قاعده آورده است یکیش یقین سه چهار قاعده دیگر هم به آن اضافه کرده است. این ها را آورده است که مرحوم آقا شیخ محمد حسین کاشف القطاع رحمهم الله در تحریر المجله گفته است اینها همه ناظر به استصحاب هستند. حرف ایشان دقیق نیست رضوان الله تعالی علیه.

علی ای حال ما توضیحاتش را عرض کردیم این مطلب آقای خویی که نقض یقین بالشک من ارتکازیات العقلا، تعبد شرعی آمده است بر استصحاب. فعلا که نفهمیدم اگر بعد آقایان فهمیدند به ما خبر بدهند. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين